

لاتزیو نگران از دست دادن ستاره اسپانیایی

سیلوا تلفنش را جواب نمی‌دهد!

خبر



لاتزیو نگران آن است که داوید سیلوا راهی این تیم نشود. ستاره اسپانیایی منچستر سیتی بعد از یک دهه درخشش در این تیم، قرار بود در پایان قراردادش به عنوان بازیکن آزاد راهی لاتزیو شود. اما این بازیکن ۳۴ ساله تماس های لاتزیو را بی پاسخ گذاشته است. او آخرین بازی اش برای سیتی را برابر لیون انجام داد و حالا قراردادش تمام شده است.

لاتزیو بر این باور است که با این بازیکن سابق تیم ملی اسپانیا به توافق رسیده و او را جذب خواهد کرد. اما آنها از این نگران شده اند که هر چه با او تماس می گیرند، این بازیکن جوابشان را نمی دهد. لاتزیو در این فصل برای مدتی رقیب یوونتوس در راه قهرمانی بود، اما پس از شروع دوباره سری آ بعد از شیوع کرونا، نتایج ضعیفی گرفت و از کورس قهرمانی جاماند و در نهایت در لیگ چهارم شد. حالا مدیران باشگاه رمی می خواهند تیمشان را در تابستان تقویت کنند تا فصل بعد با قدرت بیشتری برای فتح اسکودتو مبارزه کنند، اما اگر سیلوا به این تیم نرود، برنامه هایشان کاملاً به هم خواهد ریخت.

سیلوا قرار بوده تا امروز از طریق یک نامه امضا شده یا یک ایمیل، بگوید که می خواهد به لاتزیو برود اما او تا کنون به تماس های لاتزیو جواب نداده است.

احتمال دارد سیلوا به فکر رفتن به باشگاه های دیگر باشد. برادر او تمامی پیشنهاد هایی که برایش رسیده را بررسی می کند، و یکی را انتخاب خواهد کرد. به هر حال، او بازیکن بزرگی است و خیلی از باشگاه ها دوست دارند چنین ستاره ای را به ویژه حالا که بازیکن آزاد شده، بگیرند.

بارسلونا دیویس را نخواست چون کانادایی بود

شبکه تلویزیونی TUDN گزارش داد، خوسپ ماریا بارتومئورئیس بارسلونا شانس جذب آلفونسو دیویس را از دست داده قبل از اینکه این بازیکن به باین مونیخ برود. هریستو استویچکف، اسطوره بارسلونا که برای این شبکه آمریکایی اسپانیایی زبان کار می کند، با بارتومئو درباره دیویس حرف زده اما از آنجا که این بازیکن کانادایی بوده برای بارسلونا جذاب نبوده است.

دیویس ۱۹ ساله یکی از بهترین بازی های فصل خود را مقابل بارسلونا انجام داد و به باین کمک کرد با پیروزی تحقیر آمیز ۸ بر ۲ به نیمه نهایی لیگ قهرمانان اروپا برود. نمایش او آنقدر درخشان بود که همه لب به تحسینش باز کردند از جمله مارسلو، مدافع با سابقه رئال مادرید که در سال های نه چندان دور بهترین مدافع چپ جهان محسوب می شد.

بهترین قسمت بازی دیویس در دقیقه ۶۲ بود وقتی بازی ۴ بر ۲ به نفع باین در جریان بود. او بعد از دریبل لیونل مسی و آرتورو ویدال، کاری کرد که نلسون سم دو احمدق به نظر برسد و بعد به باشوا کیمیش پاس گل داد. باینی ها بعد از این گل سه بار دیگر به گل رسیدند تا بدترین نتیجه تاریخ بارسلونا در لیگ قهرمانان اروپا رقم بخورد.

بعد از مسابقه، دیویس یک عکس از خودش که مسی را در آغوش گرفته بود، در اینستاگرام منتشر کرد، اسطوره آرژانتینی یکی از بت های دوران کودکی و رشد او بوده. دیویس نوشت: «بازی ما مقابل بارسلونا اعجاب انگیز بود.»

کمی بعد از انتشار پست دیویس، مارسلو برایش کامنت گذاشت: «وقتی بازی ات را می بینم چشمم برق می زند و واقعاً خوشحال می شوم.»

دیویس در حال حاضر در کنار اندی رابرتسون از لیورپول از جمله بهترین مدافعان چپ جهان به شمار می رود. او سال ۲۰۱۹ از ونکوور وایت کپس به غول آلمانی پیوست و حالا مشخص شده، با رسابا بی توجهی فرصت خوب خریدن این بازیکن مستعد را از دست داده است.

مودریچ از تراژدی بزرگ زندگی اش گفت

آه! پدر بزرگ من را کشتند



مصاحبه

لوکا مودریچ در سایه نشسته است. به او گفته شده که تا دو هفته دیگر نیازی نیست به تمرینات رئال مادرید برگردد. او با همسرش وانیا و سه فرزندشان، به شهر ساحلی زادار، زادگاه او سفر کرده اند. خانه او حالا پر از شادی و خنده است، اما او گاه و بیگاه به این فکر می کند که در کودکی اش در این شهر چه گذشته است.

مودریچ می گوید: «گاهی، زمانی که با دوستانم به مرکز شهر یا به ساحل با جاهایی می روم که در آنها فوتبال بازی می کردم، خاطرات خیلی خوبی به یاد می آید. آن دوران از خیلی جهات بسیار سخت بود و من اتفاقات بسیاری را تجربه کردم، اما با وجود همه این حوادث و زخم هایی که به خانواده ام وارد شد، دوران کودکی برایم دورانی شاد بوده است. من تلاش می کنم نکات مثبت را به خاطر بیاورم. این طوری آسان تر است.»

البته که آسان تر است. وگرنه، او باید به فکر تراژدی ای باشد که در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۱ و در آغاز جنگ استقلال کرواسی برای خانواده اش روی داد، و شخصیت او را به شدت تحت تأثیر قرار داد. مودریچ همیشه وجه آسیب پذیری داشته است. این بخشی از جذابیت شخصیت او است. تماشای بازی او جذاب است. او از آن بازیکنانی است که کمتر به آنها توجه می شود. زمانی که او در دینامو زاگرب بازی می کرد، می گفتند که آن قدر شکننده است که نمی تواند در لیگ برتر یا لالیگا به میدان برود. وقتی او به تاتنهام رفت، گفتند که او با قدرت بدنی بالای تیم های لیگ برتر نمی تواند مقابله کند. اما او درخشید و سپس به رئال مادرید رفت. در ابتدای دوران حضور در رئال، گفتند او بدترین خرید تاریخ این باشگاه است. اما او حالا یکی از بهترین های آنهاست.

پشت این شکنندگی، روحیه ای پولادین قرار دارد که از کودکی در او شکل گرفته. زمانی که در زادار آذیر قرمز به صدا درمی آمد، او با خانواده به سمت پناهگاه قرار می کرد. او درباره کودکی اش می گوید: «من از اینکه زیر نورافکن باشم راحت نیستم. من اهل مصاحبه نیستم. فقط اگر مجبور باشم این کار را می کنم. دلیل خاصی هم ندارد. من با خبرنگاران مشکلی ندارم.» اما حالا او در مصاحبه اش از پدر بزرگش، لوکا می گوید. رابطه آنها از همان زمان شکل گرفت که نام پدر بزرگش را روی او گذاشتند: «من از نظر احساسی رابطه ای بسیار صمیمی با پدر بزرگم داشتم. من همیشه با او بودم. پدرم نام او را روی من گذاشت. او دیگر پیش ما نیست و نمی توانیم او را برگردانیم.»

مودریچ اولین نوه خانواده بود. لوکا گله ای از ۱۵۰ بز و گوسفند داشت که به چمن زارهای کوه می برد. مودریچ هم همراهی اش می کرد. پدر و مادر مودریچ در یک تولیدی لباس کار می کردند، و او پیش پدر بزرگش می ماند.

مودریچ در کتاب زندگی نامه اش می نویسد: «من می دانستم که عاشقم است. این را از روی مهربانی اش در هنگام شرارت هایم می فهمیدم. با زمانی که من را می خواباند و تا وقتی که نخوابیده بودم، بالای سرم می نشست. مهربانی و گرمای او را حس می کردم. او با صبوری، دانشش را به من منتقل می کرد. من بی صبرانه منتظر بودم که پیش او بروم و در خانه سنگی او باشم. به محض آنکه راه رفتن را یاد گرفتم، من را به هر جایی که می رفت، می برد. در هنگام پارو کردن برف، جمع کردن خرمن، بردن گله به چمن زار، خرید لوازم ساخت خانه، انجام همه تعمیرات و هر زمان دیگر، او با من مانند دستیارش رفتار می کرد.»

اما در آغاز دهه ۱۹۹۰، یوگسلاوی تجزیه شد و کرواسی اعلام استقلال کرد. جنگ آغاز شد. صرب ها کنترل مناطق کوهستانی ای که پدر بزرگ مودریچ در آنها زندگی می کرد را در دست گرفتند. اکثر ساکنان آنجا را ترک کردند،

می دانستم که پدر بزرگ عاشق من است. این را از روی مهربانی اش موقع شرارت هایم می فهمیدم. یا زمانی که من را می خواباند و تا وقتی که نخوابیده بودم بالای سرم می نشست

اما پدر بزرگ و مادر بزرگ مودریچ ماندند. چتینیک ها (ملی گرایان خشن صرب) در کوه ها جولان می دادند، و یک روز مادر بزرگ مودریچ زنگ زد و گفت که ماشین های نظامی صرب ها را در جاده دیده، و همسرش از چمن زار برنگشته است.

در همان زمان گزارش شد که یک گروه از چتینیک ها به کوه رفته اند. آنها پدر بزرگ مودریچ را دیدند که گوسفند ها و بزهایش را به چرا آورده بود، و به سمتش حمله بردند. آنها فریاد زدند: «تو کی هستی؟ اینجا چه می کنی؟ اینجا خاک صربستان است.» آنها سپس با مسلسل به سمت او شلیک کردند. چتینیک ها آن روز شش مرد بی گناه دیگر را هم کشتند. آن قاتلان به سزای اعمال خود نرسیده اند. پدر مودریچ جسد پدر بزرگ او را پیدا کرد و به خانه آورد.

مودریچ در زندگی نامه اش می نویسد: «نمی دانستم چه شده تا اینکه او را به خانه آوردند. تنها چیزی که حس

می کردم اندوه بود. پدرم من را در آغوش گرفت و به سمت تابوت او برد. گفت: پسرم، با پدر بزرگ خدا حافظی کن. من نمی توانستم تحمل کنم که این آخرین باری است که او را می بینم. پدر و مادرم من را از اتاق بیرون آوردند. آنها می خواستند از تراژدی دور باشم. هر بار که به مرگ او فکر می کنم قلبم می شکند.»

چند سال بعد، وقتی مودریچ ۱۰ ساله بود، معلمش از شاگردان خواست که درباره موضوعی بنویسند که آنها را ناراحت یا هراسان کرده است. این اولین باری بود که او به غمش پرداخت. مودریچ نوشت: «هر چند هنوز کوچک هستم، اما ترس زیادی را در زندگی ام تجربه کرده ام. ترس جنگ و بمباران چیزی است که دارم آرام آرام پشت سر می گذارم. حس ترسی که چهار سال پیش تجربه کردم هرگز فراموش نخواهم کرد. در آن هنگام، چتینیک ها پدر بزرگ من را کشتند. او را خیلی دوست داشتم. همه گریه می کردند. من واقعاً درک نمی کردم چرا پدر بزرگم دیگر پیش ما نیست. همش می پرسیدم آیا افرادی که این کار را کرده اند و باعث شده اند از خانه مان فرار کنیم، اصلاً انسان هستند؟»

مودریچ به آب های دریای آدریاتیک نگاه می کند. هیچ کس بابت کشتن پدر بزرگ او مجازات نشد. مودریچ می گوید: «من هیچ نفرتی ندارم. گاهی اتفاقات تراژیک روی می دهند. من از هیچ کس نفرت ندارم. اتفاقی که افتاده، تمام شده. نمی توان فراموشش کرد اما نفرتی ندارم. خانواده ام هم سرانجام به آرامش رسیدند. ما نمی دانیم چه کسی این کار را کرد. افرادی هستند که باید به این کارها رسیدگی کنند و باید عدالت را برقرار کنند.»

مودریچ در تمام افتخاراتی که کسب کرده، یاد پدر بزرگش را زنده نگه داشته است. شاید مرگ پدر بزرگ باعث شد که او روحیه ای پولادین پیدا کند. او می گوید: «همه اتفاقاتی که در کودکی ام روی داد به من کمک کرد فردی سرسخت تر شوم، به خودم باور داشته باشم، و برای رویا هایم بجنگم. من هرگز تسلیم نشدم و هر تردیدی که به من داشتند باعث شد انگیزه ام بیشتر شود تا به افراد ثابت کنم که اشتباه می کنند. زمانی که کاری را انجام دادم، عالی انجامش دادم، و این باعث شد که برای چالش بعدی اعتماد به نفس و قدرت بیشتری داشته باشم. مهم بود که تسلیم نشوم. من به بچه های کوچک می گویم: هرگز دست از باور به خود برندارید، حتی زمانی که می گویند نمی توانید این کارها را انجام دهید. این تنها راه موفقیت، نه تنها در ورزش، که در همه چیز است. من هر بار که عنوانی کسب می کنم به یاد پدر بزرگم می افتم. همیشه او را به خاطر دارم. دوست دارم که او ببیند به چه دستاوردهایی رسیده ام. دوست داشتم که او پیش ما بود، اما مطمئناً که او از بالا به مانگام می کند، و از دستاوردهایم خوشحال است.»

منبع: دیلی میل